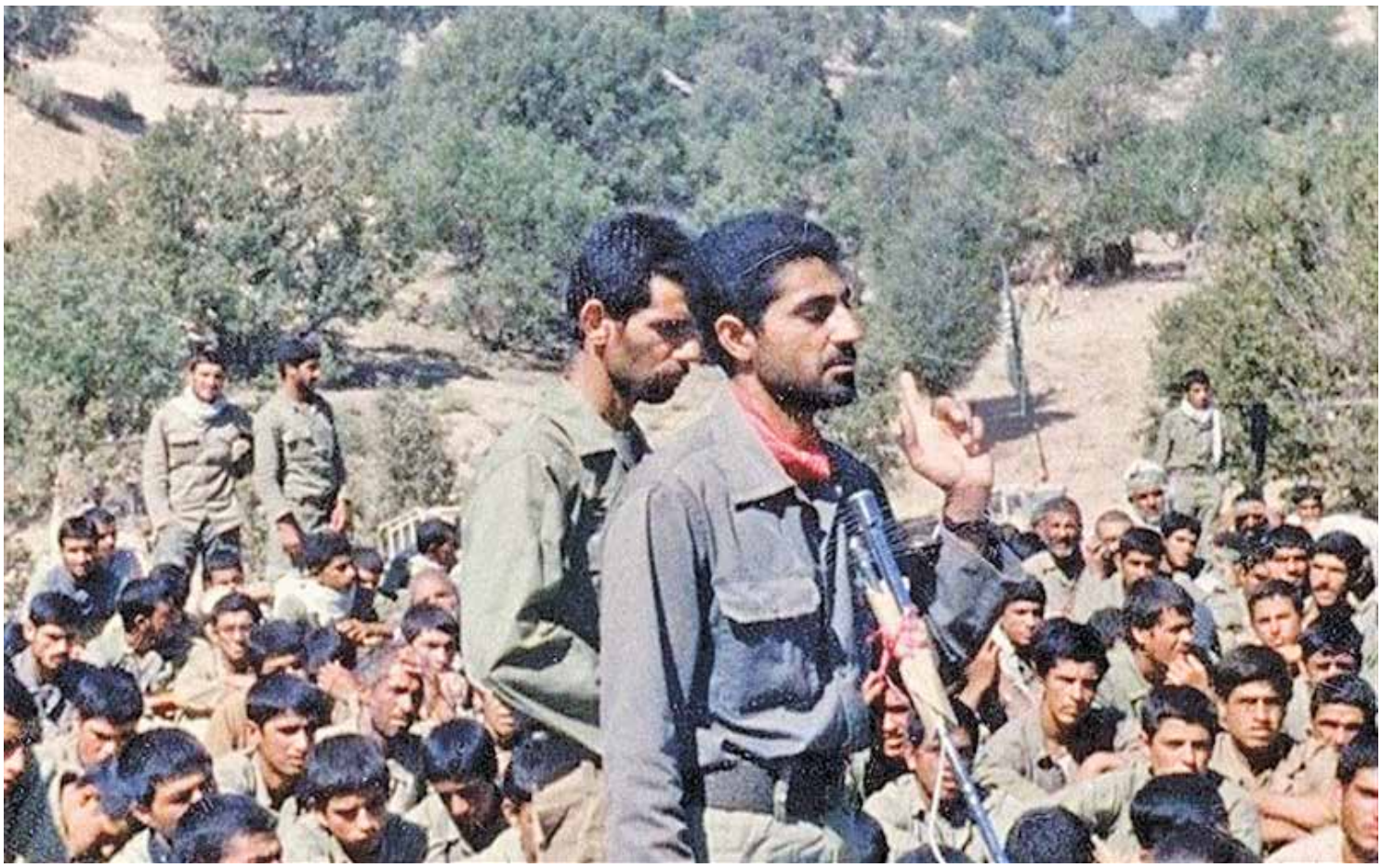

توکل و برنامه‌ریزی

تصور نادرستی از «تکلیف گرایی» در ذهن بسیاری از ما شکل گرفته است. ما تصور می‌کنیم که تکلیف گراها کاری به اخذ نتیجه ندارند و بی‌آنکه برای رسیدن به یک نتیجه مشخص برنامه‌ریزی دقیق و تلاش کافی و هوشمندانه کنند، صرفاً با احساس تکلیف وارد صحنه شده و با همین بی‌برنامگی موجب شکست عملیات می‌شوند و با شعار «تکلیف گرایی» حاضر به قبول هیچ مسئولیتی در قبال کوتاهی‌ها و بی‌برنامگی‌های خود نیستند، اما در لشکر ثارالله من با نوع جالبی از تکلیف‌گرایی روبه‌رو شدم. فرمانده و تمام نیروها احساس می‌کردند که تکلیفشان، «تلاش و برنامه‌ریزی برای کسب بهترین نتیجه» است، اما اینکه در عمل، چه نتیجه‌ای حاصل شود را جزء حکمت الهی می‌دانستند و تلخ و شیرین را با توکل به خداوند تحمل می‌کردند.

به‌عنوان مثال، در همان عملیات سرنوشت ساز (که بعداً نام کربلای ۴ به خود گرفت) مأموریت تصرف بخشی از جزیره ام الرصاص با لشکر ۴۱ ثارالله بود. حاج قاسم با استفاده از تجارب حاصله از عملیات والفجر ۸ (عبور از اروند و تصرف فاو) نیروهای شناسایی غواص را برای یافتن معابر مناسب روانه جزیره کرد. مأموریت غواصان با موفقیت به انجام رسید و سه معبر مناسب برای شکستن خط در شب عملیات پیشنهاد شد.

در جلسات متعدد با فرماندهان گردان ها و غواصان، دو معبر انتخاب و شیوه‌های مختلف رسیدن ستون غواص به ساحل مقابل برای خط شکنی مورد بحث و بررسی قرار گرفت.

تمامی احتمالات از جمله: بارش باران، پرتاب منور، شلیک دشمن در آب، مه گرفتگی، شکسته شدن خط به‌صورت ناکامل، عدم موفقیت یگان‌های مجاور در مرحله خط شکنی یا در مرحله پاکسازی، گم کردن معبر، متفرق شدن ستون غواصان (به هر دلیل پیش‌بینی نشده)، مواج شدن اروند، قطع ارتباط بی‌سیمی، آغاز شدن درگیری در جناح‌ها قبل از رسیدن غواصان به ساحل دشمن، زود رسیدن ستون غواصان و بسیاری ازاحتمالات دیگر با دقت مورد بحث و بررسی قرار گرفت و برای هریک از آنها چاره اندیشی شد. حتی برای برخی از آن شرایط، تمرین‌ها و مانورهای آموزشی خاص طراحی و به اجرا درآمد تا جایی که گردان‌های غواص کاملاً آمادگی اجرای عملیات تحت هر شرایطی را به دست آوردند.

با همه این دقت‌ها و برنامه‌ریزی‌ها و آمادگی‌ها، آنچه پایان بخش و مکمل این فعالیت‌ها بود، «توکل» به خداوند بود. حاج قاسم در دیدار با گردان‌های غواص و سایر نیروهای لشکر، پس از کنترل فعالیت‌ها و آمادگی آنان، سفارش اکید به «توکل» داشت و کسب نتیجه و پیروزی را به خدا واگذار می‌کرد.

همین روحیه توکل و انجام درست تکلیف در فرماندهی لشکر و سپس در تمام نیروهای لشکر، موجب شد تا پس از ناکامی اولیه در عملیات کربلای ۴، هیچ گونه احساس سرخوردگی و یأس در لشکر مشاهده نشود و باوجود فضای احساسی و عاطفی حاصل از شهادت جمعی از نیروهای لشکر، همگی آماده انجام یک عملیات جدید برای ادای تکلیف انقلابی و اسلامی بودند.

یک شب مانده به عملیات کربلای ۵، همه فرماندهان و مسئولان لشکر را برای اتمام حجت فراخواند. سخنرانی طولانی و دقیقی کرد. در این سخنرانی ضمن تأکید بر سختی و طولانی بودن عملیات بعدی گفت:

«اگر ۵ نفر نیروی مطمئن کنار هم باشید بهتر است تا این که ۴۰ نفر نیروی مردد باشند. هر کس نمی‌تواند همین امشب، ما را ترک کند»

سپس چراغ‌ها را خاموش کرد...! (دفترچه راوی ۱۳۷۵ صفحه ۵۷ تا ۶۷)

مغرور نبودن و تواضع

پانزده روز بعد از عملیات کربلای ۴، عملیات دیگری در شمال همان منطقه عملیاتی آغاز شد که نام کربلای ۵ گرفت.

لشکر ثارالله مأموریتی عجیب و بسیار مهم در شلمچه داشت؛ جایی که همانند خط بارلو شکست‌ناپذیر توصیف می‌شد. مأموریت لشکر عبارت بود از: عبور از چند کیلومتر آبگرفتگی کم عمق بوبیان، شکستن موانع و خط دشمن در آن سوی آبگرفتگی، تصرف سه رده پدافندی پیاپی دشمن پس‌از آن، عبور از کانال پرورش ماهی (به‌عنوان مانعی بزرگ و سرتاسری به موازات مرز) و گرفتن سرپل در آن سوی کانال و فراهم‌سازی زمینه عبور لشکر ۲۵ کربلا به آن سوی کانال ماهی؛ مأموریت لشکر ثارالله بود.

«تکلیف گرایی» در ذهن بسیاری از ما شکل گرفته است. ما تصور می‌کنیم که تکلیف گراها کاری به اخذ نتیجه ندارند و بی‌آنکه برای رسیدن به یک نتیجه مشخص برنامه‌ریزی دقیق و تلاش کافی و هوشمندانه کنند، صرفاً با احساس تکلیف وارد صحنه شده و با همین بی‌برنامگی موجب شکست عملیات می‌شوند و با شعار «تکلیف گرایی» حاضر به قبول هیچ مسئولیتی در قبال کوتاهی‌ها و بی‌برنامگی‌های خود نیستند، اما در لشکر ثارالله من با نوع جالبی از تکلیف‌گرایی روبه‌رو شدم. فرمانده و تمام نیروها احساس می‌کردند که تکلیفشان، «تلاش و برنامه‌ریزی برای کسب بهترین نتیجه» است

حاج قاسم با امید به خدا و با پشتوانه تجربه و روحیه قدرتمند نیروهای رزمنده و فرماندهان گردان، مانور جسورانه و ابتکاری عجیب را طراحی و به اجرا گذاشت. به‌گونه‌ای که در ساعات اولیه عملیات، نیروهای او توانستند به آن سوی کانال پرورش ماهی برسند و لشکر ۲۵ کربلا را از خود عبور دهند!

این موفقیت که منجر به از هم پاشیدگی آرایش دشمن و دستپاچگی در عکس‌العمل و دادن تلفات بسیار شد، هرگز باعث غرور و خودپسندی حاج قاسم نشد، زیرا تمام آنچه را که درباره توکل بر خدا و واسپاری نتیجه به او می‌گفت، از عمق دل باور داشت.

تواضع و فروتنی مهربانانه او باعث شد تا پس از پایان این عملیات، آشنایی و ارتباط من با او به‌عنوان برادر کوچکتر قطع نشود و در مقاطع مختلف و پستی و بلندی‌های انقلاب باز هم در کنار هم قرار بگیریم.

در این تداوم رابطه، او را همچنان همان «حاج قاسم»ی می‌دیدم که پیش از این بود؛ متواضع و بی‌ادعا، متوکل و برنامه ریز، محبوب و دوست داشتنی، مبتکر و خلاق و فرمانده‌ای که با تفویض اختیار امور ستادی، کمتر خود را درگیر در فعالیت‌های غیر عملیاتی می‌کرد.